



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه‌ی نود و سوم؛ دوشنبه ۱۳۹۲/۲/۲۳

اراضی عامره‌ی بالاصالة

بیان کردیم اراضی در یک تقسیم بندی به اراضی موات و محیة تقسیم می‌شود و هر یک یا بالاصالة است یا بالعرض، پس در مجموع چهار قسم می‌شود:

۱. ارض موات بالاصالة. ۲. ارض عامره‌ی بالاصالة. ۳. ارض موات بالعرض. ۴. ارض عامره‌ی بالعرض.

مباحث مربوط به قسم اوّل یعنی ارض موات بالاصالة را بحمدالله بیان کردیم و الان قسم دوم یعنی ارض عامره‌ی بالاصالة را مطرح می‌کنیم.

در تعریف ارض موات گفتیم ارضی است که بالفعل قابل استفاده نیست و حتماً باید تعمیر شود تا قابل استفاده باشد. ارض عامره در مقابل ارض موات است؛ یعنی زمینی که هیچ حالت منتظره‌ای برای استحصال از آن وجود ندارد و به طور طبیعی قابل استفاده است؛ اگر برای زراعت باشد کافی است شخم معمولی زده و بذر پاشیده شود تا محصول به عمل آید و اگر باغ باشد به طور طبیعی درختان میوه دارد و احتیاج به عمل اضافه ندارد.

مرحوم شیخ رحمته الله در مکاسب^۱ استظهار می‌کند که ارض عامره‌ی بالاصالة مال امام رحمته الله و از انفال می‌باشد و

۱. کتاب المكاسب، ج ۴، ص ۱۶:

الثانی: ما كانت عامرة بالاصالة، أي لا من معمر و الظاهر أنّها أيضاً للإمام رحمته الله و كونها من الأنفال، و هو ظاهر إطلاق قولهم: «و كل أرض لم يجز عليها ملك مسلم فهي للإمام رحمته الله»، و عن التذكرة: الإجماع عليه. و فی غيرها نفی الخلاف عنه؛ لموتقة أبان بن عثمان عن إسحاق بن عمار المحکیة

از تذکرة^۱ نیز نقل اجماع بر آن می‌کند، گرچه این اجماع به خاطر محتمل المدرک بودن قابل اعتماد نیست. البته در روایات چیزی با لفظ عامره یا در قوهی آن وارد نشده، لذا اگر بخواهیم اثبات ملکیت امام علیه السلام بر این اراضی کنیم باید از ادله‌ای که به نوع دیگری افاده‌ی انفال بودن ارض عامره می‌کند استفاده کنیم.

ادله‌ی انفال بودن ارض عامره‌ی بالاصالة

۱. روایاتی که بیان می‌کند «كُلُّ أَرْضٍ لَّا رَبَّ لَهَا» از انفال است دلالت می‌کند ارض عامره‌ای که در شطوط و انهار و جاهای دیگر بوده و مالک خاصی ندارد از انفال می‌باشد. از جمله صحیح‌های که صاحب وسائل از تفسیر علی بن ابراهیم نقل می‌کند، بنابر این که بگوییم نسخه‌ی صحیحی از تفسیر قمی در دست صاحب وسائل بوده است.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْأَنْفَالِ فَقَالَ: هِيَ الْقُرَى الَّتِي قَدْ خَرِبَتْ وَأَنْجَلَى أَهْلُهَا فَهِيَ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَمَا كَانَ لِلْمُلُوكِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ وَمَا كَانَ مِنَ الْأَرْضِ الْخَرِبَةِ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَكُلُّ أَرْضٍ لَّا رَبَّ لَهَا وَالْمَعَادِنُ مِنْهَا وَمَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ مَوْلَى فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ.^۲

دفع اشکال مقدر

عن تفسیر علی بن ابراهیم عن الصادق عليه السلام حيث عدّ من الأنفال: «كل أرض لا رب لها».

۱. تذکرة الفقهاء، ص ۴۰۲:

[القسم] الرابع ارض الانفال: و هي كل ارض خربة باد اهلها و استنكر رسمها و كل ارض موات لم يجر عليها ملك لأحد و لم يوجف عليها بخيل و لا ركاب و قطائع الملوك و صوافيهم التي كانت في ايديهم من غير جهة الغصب من مسلم او معاهد و كل ارض مملوكة من غير قتال و انجلى اهلها عنها او سلموها طوعا و الموات تقدم الملك اولا رءوس الجبال و بطون الادوية و ما بهما و الاجام و كل غنيمة غنمها من يقاتل بغير اذن الامام و ميراث من لا ميراث له و هذه كلها للإمام خاصة يتصرف فيها كيف شاء عند علمائنا اجمع.

۲. وسائل الشيعه، ج ۹، كتاب الخمس، أبواب الانفال و ما يختص بالامام، باب ۱، ح ۲۰، ص ۵۳۱ و تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۵۴.

در روایت دیگری که از لحاظ سند ناتمام است، می‌فرماید:

✓ همان، ح ۲۸، ص ۵۳۳ و تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۴۸:

و [مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ الْعِيَّاشِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ] عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَنَا الْأَنْفَالُ قُلْتُ: وَمَا الْأَنْفَالُ؟ قَالَ: مِنْهَا الْمَعَادِنُ وَالْأَجَامُ وَكُلُّ أَرْضٍ لَّا رَبَّ لَهَا وَكُلُّ أَرْضٍ بَادَ أَهْلُهَا فَهُوَ لَنَا.

مرحوم شیخ می‌فرماید این که در بعضی روایات آمده که «كُلُّ أَرْضٍ مَيْتَةٌ لَّا رَبَّ لَهَا»^۱ از انفال است، قید «مَيْتَةٌ» احتراز از «غیر میتة» نیست؛ چون وارد مورد غالب است؛ لذا مفهوم ندارد. یعنی حتی اگر قائل شویم قید مفهوم دارد - حتی آن مفهوم جزئی که ما قائل شدیم^۲ - از آن جا که این قید وارد مورد غالب می‌باشد مفهوم ندارد.^۳

علت این که این قید وارد مورد غالب می‌باشد به خاطر آن است که زمین‌هایی که عامره‌ی بالاصالة است معمولاً کسی ید بر آن می‌گذارد و از آن استفاده می‌کند و در نتیجه «لا رب لها» نیست، موات است که بدون صاحب می‌ماند. بدین جهت چون غالباً اراضی میتة صاحب نداشته، قید در کلام ذکر شده است.

و من اضافه می‌کنم که نکته‌ی دیگری هم دارد و آن این که ارض میتة چون ارزشی ندارد، بیشتر در معرض این بود که از مباحات عامه باشد و از انفال نباشد. از این جهت روی خود ارض میتة هم عنایت شده و خواسته‌اند توجه را جلب کنند که آن نیز از انفال است و بالخصوص ذکر کرده‌اند تا کسی فکر نکند که ارض میتة از انفال نیست. بنابراین عموم «كُلُّ أَرْضٍ لَّا رَبَّ لَهَا» شامل ارض عامره‌ی بالاصالة نیز می‌شود

۱. همان، ج ۴، ص ۵۲۴ و الکافی، ج ۱، ص ۵۴۰:

وَ عَنْهُ [مَحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ] عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ رضی اللہ عنہ فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَ لِلْإِمَامِ صَفْوِ الْمَالِ ... وَ لَهُ بَعْدَ الْخُمْسِ الْأَنْفَالُ وَ الْأَنْفَالُ كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَةٍ قَدْ بَادَ أَهْلُهَا وَ كُلُّ أَرْضٍ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَ لَّا رِكَابٍ وَ لَكِنْ صَلَحُوا صَلْحًا وَ أَغْطَوْا بِأَيْدِيهِمْ عَلَى غَيْرِ قِتَالٍ وَ لَهُ رِءُوسُ الْجِبَالِ وَ بَطُونُ الْأَوْدِيَةِ وَ الْأَجَامُ وَ كُلُّ أَرْضٍ مَيْتَةٌ لَّا رَبَّ لَهَا وَ لَهُ صَوَافِي الْمُلُوكِ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ غَيْرِ وَجْهِ الْغَضَبِ لِأَنَّ الْغَضَبَ كُلَّهُ مَرْدُودٌ وَ هُوَ وَارِثٌ مَنْ لَّا وَارِثَ لَهُ يُعُولُ مَنْ لَّا حِيلَةَ لَهُ وَ ...

۲. تقریرات دروس خارج اصول فقه، سال ششم، ص ۳۵:

در این که مفهوم فی الجمله را در وصف نیز باید بپذیریم نباید غفلت شود؛ زیرا وقتی مولا می‌فرماید: العالم العادل یجب اکرامه، معلوم می‌شود که مطلق طبیعت عالم، واجب الاکرام نیست و إلا ذکر قید عادل لغو خواهد بود، پس باید قیدی وجود داشته باشد. اگر قید عدالت وجود داشت اکرام واجب است، اما این که قید دیگری می‌تواند جایگزین شود یا خیر، بستگی به این دارد که مفهوم اصطلاحی را بپذیریم یا خیر؛ اگر مفهوم اصطلاحی را بپذیریم معنایش آن است که قید دیگری جایگزین عادل نمی‌شود، ولی اگر مفهوم را نپذیریم می‌گوییم جمله منطوقاً و مفهوماً متعرض این که قید دیگری می‌تواند جایگزین شود یا نه، نشده است.

البته اگر در جایی به علت نکته‌ای قید از احترازی بودن که طبع اولیه‌ی آوردن قید است خارج شود، مثلاً قید بیانگر فرد اعلی یا اخفی یا اهتمام بیشتر یا ... باشد، نفی حکم از طبیعت را نمی‌کند. به عبارت دیگر این که گفتیم وصف فی الجمله مفهوم دارد، مربوط به جایی است که قید به حسب طبع اولیه‌اش که احترازی بودن است مد نظر باشد، کما این که مفهوم جزئی را برای جمله‌ی شرطیه قائلیم و تنها انتفاء عند الانتفاء را نپذیرفتیم، ولی بپذیرفتیم که طبیعت علی الاطلاق موضوع حکم نیست و إلا ذکر شرط لغو بود.

۳. کتاب المکاسب، ج ۴، ص ۱۶:

و لا یخصّص عموم ذلک بخصوص بعض الأخبار، حیث جعل فیها من الأنفال «كُلُّ أَرْضٍ مَيْتَةٌ لَّا رَبَّ لَهَا»؛ بناءً علی ثبوت المفهوم للوصف المسوق للاحتراز؛ لأنّ الظاهر ورود الوصف مورد الغالب؛ لأنّ الغالب فی الأرض التي لا مالک لها کونها مواتاً.

و مخرجی هم ندارد. پس ارض عامره‌ی بالاصالة از انفال می‌باشد.

۲. روایاتی که بیان می‌کند «الارض کلها لنا» دلالت می‌کند ارض عامره‌ی بالاصالة نیز از انفال می‌باشد.

علت این که این استدلال در ابتدا ذکر نشد به خاطر آن است که این عبارت در دو روایت وجود دارد؛ یکی در صحیح‌های مسموع بن عبدالملک^۱ است که احتمال دادیم مخصوص ارض بحرین باشد و «ال» در آن «ال» عهد باشد. دیگری در روایت کابلی^۲ است که از لحاظ سند تمام نیست.

علاوه آن که در هر دو روایت احتمال می‌دهیم مقصود از ملکیت، ملکیت اعتباری نباشد، بلکه چیزی فراتر از آن باشد؛ زیرا ائمه علیهم‌السلام غایت خلقت هستند و همه چیز طفیل وجود آنهاست و واسطه‌ی فیض‌اند. از طرفی نیز ائمه علیهم‌السلام «اولی بالمومنین من انفسهم» و صاحب اختیار ارض و کل عالم هستند که باید همه چیز در راستای وجود مبارک آنها و اهداف آنان باشد. با این نگاه، تمام اراضی حتی اراضی خراجیه - با این که فرموده‌اند هو فیء للمسلمین - نیز مال ائمه علیهم‌السلام می‌باشد و این چنین نیست که اراضی خراجیه را از آن تخصیص بزنیم، ولی این ملکیت فراتر از ملکیت اعتباری است که می‌تواند در ملکیت‌های اعتباری هم تصرف کند، در حالی که سخن ما در ملکیت اعتباری نظیر ملکیت ائمه علیهم‌السلام نسبت به خمس و انفال می‌باشد.

۳. روایاتی که می‌فرماید: «بطون الاودية»^۳ از انفال است به نحو جزئی اثبات می‌کند اراضی عامرة از

۱. وسائل الشیعة، ج ۹، کتاب الخمس، أبواب الانفال و ما یختص بالامام، باب ۴، ح ۱۲، ص ۵۴۸، و تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۴۴:

و [محمد بن الحسن] بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي سَيَّارٍ مَسْمُوعٍ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي حَدِيثٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنِّي كُنْتُ وَكَلْتُ الْغَوْصَ فَأَصَبْتُ أَرْبَعِمِائَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ وَ قَدْ جِئْتُ بِخُمْسِهَا ثَمَانِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ كَرِهْتُ أَنْ أَحْبِسَهَا عِنْدَكَ وَ أَعْرِضَ لَهَا وَ هِيَ حَقُّكَ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ فِي أَمْوَالِنَا. فَقَالَ: وَ مَا لَنَا مِنَ الْأَرْضِ وَ مَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمْسُ؟! يَا أَبَا سَيَّارٍ الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا قَالَ قُلْتُ لَهُ: أَنَا أُحْمِلُ إِلَيْكَ الْمَالَ كُلَّهُ فَقَالَ لِي: يَا أَبَا سَيَّارٍ قَدْ طَيَّبْنَاكَ لَكَ وَ حَلَّلْنَاكَ مِنْهُ فَضَمَّ إِلَيْكَ مَالَكَ وَ كُلُّ مَا كَانَ فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا مِنَ الْأَرْضِ فَهُمْ فِيهِ مُحْلَلُونَ وَ مُحَلَّلٌ لَهُمْ ذَلِكَ إِلَى أَنْ يَقُومَ قَائِمُنَا فَيَجِيبُهُمْ طَسُقَ مَا كَانَ فِي أَيْدِي سِوَاهُمْ فَإِنْ كَسِبَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ حَرَامٌ عَلَيْهِمْ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا فَيَأْخُذَ الْأَرْضَ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَ يُخْرِجَهُمْ مِنْهَا صَغْرَةً.

۲. همان، ج ۲۵، کتاب احياء الموات، باب ۳، ح ۲، ص ۴۱۴ و الكافي، ج ۵، ص ۲۷۹:

و [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَابَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: وَ جَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه السلام: ﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثْنَا الْأَرْضَ وَ نَحْنُ الْمُتَّقُونَ وَ الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا فَمَنْ أَحْبَبَ أَرْضًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَعْمُرْهَا وَ لْيُؤَدِّ خَرَجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا فَإِنْ تَرَكَهَا وَ أَخْرَجَهَا فَآخِذْهَا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ فَعَمَرَهَا وَ أَحْيَاهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنَ الَّذِي تَرَكَهَا فَلْيُؤَدِّ خَرَجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا حَتَّى يَظْهَرَ الْقَائِمُ عليه السلام مِنْ أَهْلِ بَيْتِي بِالسَّيْفِ فَيُخَوِّبُهَا وَ يَمْنَعُهَا وَ يُخْرِجُهُمْ مِنْهَا كَمَا حَوَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ مَنَعَهَا إِلَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا فَإِنَّهُ يُفَاطِعُهُمْ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ وَ يَتْرُكُ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ.

۳. مانند صحیح‌های حفص بن البختری و روایت محمد بن مسلم و ... :

انفال می‌باشد؛ زیرا بطون اودیة آن بازه‌هایی است که در میان کوه‌ها و در دشت‌ها قرار داشته و بسیاری از زمین‌های عامره‌ی بالاصالة در این نقاط قرار دارد. بنابراین وقتی که فرمودند بطون اودیة مال امام علیه السلام و از انفال می‌باشد؛ یعنی زمین‌های عامره‌ی بالاصالة این نقاط نیز از انفال است.

۴. صحیح‌ه‌ی حفص بن البختری که می‌فرماید: «إِنَّ جَبْرَيْلَ علیه السلام كَرَى بِرَجْلِهِ خَمْسَةَ أَنْهَارٍ وَلِسَانَ الْمَاءِ يَتَّبِعُهُ الْفُرَاتُ وَ دِجْلَةُ وَ نَيْلَ مِصْرَ وَ مِهْرَانَ وَ نَهْرَ بَلْخٍ فَمَا سَقَتْ أَوْ سَقِيَ مِنْهَا فَلِلْإِمَامِ»^۱ این روایت نیز به نحو جزئی دلالت دارد بر این که اراضی عامره متعلق به امام علیه السلام می‌باشد؛ زیرا در آن می‌فرماید: «فَمَا سَقَتْ أَوْ سَقِيَ مِنْهَا فَلِلْإِمَامِ» یعنی آن زمین‌هایی را که انهار پنج‌گانه آبیاری می‌کند یا از آن آبیاری می‌شود مال امام علیه السلام می‌باشد. و از آن جا که زمین‌هایی که در کنار این رودها قرار دارد و از آن آبیاری می‌شود معمولاً عامره‌ی بالاصالة است، پس مال امام علیه السلام بوده و از انفال می‌باشد. در ذیل هم که می‌فرماید: «الْبَحْرُ الْمُطِيفُ بِالْدُنْيَا لِلْإِمَامِ» یعنی تمام دریاها و اقیانوسها را طبق این صحیح‌ه باید بگوییم از انفال می‌باشد.

بنابراین از لحاظ حجّت مشکلی وجود ندارد که بیان کنیم ارض عامره‌ی بالاصالة نیز از انفال بوده و مال امام علیه السلام می‌باشد و این‌طور نیست که از مباحات عامه و از مشترکات باشد.

✓ وسائل الشیعة، ج ۹، کتاب الخمس، ابواب الانفال و ما یختص بالامام، باب ۱، ح ۱، ص ۵۲۳ و الکافی، ج ۱، ص ۵۳۹:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الْأَنْفَالُ مَا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِحَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ أَوْ قَوْمٍ صَالِحُوا أَوْ قَوْمٍ أَعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ وَ كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَةٍ وَ بَطُونٍ الْأَوْدِيَةِ فَهُوَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ لِلْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ.

✓ همان، ح ۱۰ و تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۳:

وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ] عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: إِنَّ الْأَنْفَالَ مَا كَانَ مِنْ أَرْضٍ لَمْ يَكُنْ فِيهَا هِرَاقَةٌ دَمٌ أَوْ قَوْمٌ صَوْلِحُوا وَ أَعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ وَ مَا كَانَ مِنْ أَرْضٍ خَرِبَةٍ أَوْ بَطُونٍ أَوْدِيَةٍ فَهَذَا كُلُّهُ مِنَ الْفَيْءِ وَ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ فَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِلرَّسُولِ يَضَعُهُ حَيْثُ يُجِبُّ.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۹

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ جَبْرَيْلَ علیه السلام كَرَى بِرَجْلِهِ خَمْسَةَ أَنْهَارٍ وَ لِسَانَ الْمَاءِ يَتَّبِعُهُ الْفُرَاتُ وَ دِجْلَةُ وَ نَيْلَ مِصْرَ وَ مِهْرَانَ وَ نَهْرَ بَلْخٍ فَمَا سَقَتْ أَوْ سَقِيَ مِنْهَا فَلِلْإِمَامِ وَ الْبَحْرُ الْمُطِيفُ بِالْدُنْيَا لِلْإِمَامِ.

✓ وسائل الشیعة، ج ۹، کتاب الخمس، ابواب الانفال و ما یختص بالامام، باب ۱، ح ۱۸، ص ۵۳۰ و من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۵:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ جَبْرَيْلَ علیه السلام كَرَى بِرَجْلِهِ خَمْسَةَ أَنْهَارٍ وَ لِسَانَ الْمَاءِ يَتَّبِعُهُ الْفُرَاتُ وَ دِجْلَةُ وَ نَيْلَ مِصْرَ وَ مِهْرَانَ وَ نَهْرَ بَلْخٍ فَمَا سَقَتْ أَوْ سَقِيَ مِنْهَا فَلِلْإِمَامِ وَ الْبَحْرُ الْمُطِيفُ بِالْدُنْيَا «وَ هُوَ أَفْسِيكُونٌ».

آیا اراضی عامره‌ی بالاصالة با حيازت تملک می‌شود؟

آیا جایز است کسی اراضی عامره‌ی بالاصالة را حيازت کند و اگر حيازت کرد مالک می‌شود؟

بیان مرحوم شیخ در تملک با حيازت

مرحوم شیخ در پاسخ می‌فرماید «وجهان»^۱. یک احتمال این که چون ملک امام علیه السلام می‌باشد اصلاً کسی حق ندارد در آن تصرف کند، چه رسد به این که با حيازت مالک آن شود، لذا اگر می‌خواهد در آن تصرف کند باید به گونه‌ای از محضر خود امام یا نواب آن حضرت اذن بگیرد.

احتمال دیگر آن که هرچند ملک امام علیه السلام می‌باشد، ولی منافات با تملک به حيازت ندارد و همان‌طور که اراضی موات که ملک امام علیه السلام است با إحياء ملک محیی می‌شود، اراضی عامره‌ی بالاصالة نیز با حيازت ملک حيازت کننده می‌شود. و دالّ نیز بر آن وجود دارد و آن روایتی است که می‌فرماید: «مَنْ سَبَقَ إِلَى مَا لَا يَسْبِقُهُ إِلَيْهِ مُسْلِمٌ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ» کسی سبقت بگیرد به چیزی که مسلمانی به آن سبقت نگرفته، احق به آن می‌باشد.

نقد کلام مرحوم شیخ

اولاً: روایت «مَنْ سَبَقَ إِلَى مَا لَا يَسْبِقُهُ إِلَيْهِ مُسْلِمٌ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ» در مجامع روایی شیعه فقط در عوالی اللثالی^۲ ذکر شده که هیچ سندی ذکر نمی‌کند و ظاهراً از کتب روایی عامه نقل می‌کند که در مجامع آن‌ها به این صورت است:

اسمر بن مضرس قال: أتيت النبي صلى الله عليه وسلم فبايعته فقال: من سبق إلى ما لم يسبقه إليه

مسلم فهو له. قال: فخرج الناس يتعادون يتخاطون.^۳

ثانياً: مقصود روایت از «مَنْ سَبَقَ إِلَى مَا لَا يَسْبِقُهُ إِلَيْهِ مُسْلِمٌ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ» یعنی سبق به چیزهای مباحی

۱. کتاب المکاسب، ج ۴، ص ۱۷:

و هل تملك هذه بالحيازة؟ وجهان: من كونه مال الإمام، و من عدم منافاته للتملك بالحيازة، كما يملك الموات بالإحياء مع كونه مال الإمام، فدخل في عموم النبوي: «من سبق إلى ما لم يسبقه إليه مسلم فهو أحق به».

۲. عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۳، ص ۴۸۰:

و روى عنه صلى الله عليه وسلم قال: مَنْ سَبَقَ إِلَى مَا لَا يَسْبِقُهُ إِلَيْهِ مُسْلِمٌ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ.

۳. سنن أبي داود، ج ۳، ص ۱۷۷، ح ۳۰۷۱؛ سنن البيهقي، ج ۶، ص ۱۴۲؛ كنز العمال، ج ۳، ص ۸۹۳، ح ۹۰۶۲ و ص ۹۱۲، ح ۹۱۴۷.

که ملک کسی نیست؛ نه سبق به چیزهایی که ملک دیگری است. بنابراین شامل اراضی محیة بالاصالة که ملک ائمه علیهم السلام می باشد نمی شود.

ثالثاً: از این روایت ملکیت استفاده نمی شود؛ زیرا می فرماید: «فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ» که اولویت و احقیّت را بیان می کند نه ملکیت؛ به خلاف اِحیاء اراضی که فرمود: «مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَوَاتًا فَهِيَ لَهُ»^۱ که ظهور در ملکیت داشت.

استدلال به روایات تحلیل برای اثبات تملک

بعضی تلاش کرده اند با تمسک به روایات تحلیل مانند روایت مسمع بن عبدالمملک و روایات دیگری که ذکر شد اثبات کنند که حیازت اراضی عامره ی بالاصالة موجب ملکیت است؛ زیرا در این روایات فرموده اند: آنچه برای ماست برای شیعیان ما محلل است.

نقد این استدلال

این استدلال نیز تمام نیست؛ زیرا تحلیل غیر از تملیک است و ملازم با آن نیست. به عنوان مثال کسی که امه اش را برای دیگری تحلیل می کند، معنایش این نیست که تملیک کرده است یا کسی که از مهمان پذیرایی می کند و غذایی را برای او تحلیل می کند، معنایش این نیست که آن غذا ملک مهمان شده، بلکه فقط می تواند آن را تناول کند.

البته بعید نیست در مورد منقولات، تحلیلی که در روایات ذکر شده را مساوی با تملیک بگیریم؛ یعنی می توان با آن معامله ی ملک کرد کما این که در صحیحیه ی مسمع بن عبدالمملک نیز بعد از تحلیل فرمودند «فَضْمٌ إِلَيْكَ مَالِكَ» و مال را به خود مسمع نسبت دادند؛ یعنی دیگر مال توست^۲، به خلاف ارض که فرمودند در دست شیعیان است تا وقتی که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۵، کتاب الحیاء الموات، باب ۱، ح ۵، ص ۴۱۲ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۱۵۲:

وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ] عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزِ بْنِ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ أَبِي بصِيرٍ وَ فَضَيْلٍ وَ بُكَيْرٍ وَ حُمْرَانَ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیهما السلام قَالَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَوَاتًا فَهِيَ لَهُ.

۲. البته ممکن است کسی در مورد روایت این اشکال را مطرح کند که مسمع عین آن چه را که از زمین برداشت کرده بود خدمت امام علیه السلام نبرده بود بلکه آن را معامله کرده و ثمن را برده بود. حضرت نیز معامله ی فضولی مسمع را اجازه دادند و فرمودند ضم الیک مالک. ولی به هر حال می تواند تأییدی بر این مطلب باشد.

بنابراین در مورد منقولات با وجود این قرینه و نیز سیره‌ای که بیان خواهیم کرد که در مورد تحلیل منقولات از انفال معامله‌ی ملک می‌کردند، می‌توانیم بگوییم با حیازت مالک می‌شود، به خلاف اراضی که دلیلی بر آن نیست.

بنابراین روایات تحلیل فقط اثبات تحلیل برای تصرف در اراضی عامره‌ی بالاصالة آن هم در صورتی که حیازت کننده شیعه باشد می‌کند؛ نه ملکیت.

بله، در بین روایات تحلیل اگر کسی به روایتی که می‌فرماید «مَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لِشِيعَتِنَا»^۱ تمسک می‌کرد می‌توانست استفاده‌ی ملکیت کند، ولی از آن جا که آن روایت از لحاظ سند تمام نیست و در دلالت آن هم می‌توان به نوعی مناقشه کرد، قابل استناد نمی‌باشد.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی

۱. همان، ح ۱۷، ص ۵۵۰ و الکافی، ج ۱، ص ۴۰۹:

مُحَمَّدُ بْنُ يُعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمَزَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ مُصْعَبٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ أَوْ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا لَكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ؟ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ جَبْرَائِيلَ وَأَمَرَهُ أَنْ يَخْرِقَ بَابَهُمْ تَمَائِيَةَ أَنْهَارٍ فِي الْأَرْضِ مِنْهَا سَبْحَانُ وَجَبِحَانُ وَهُوَ نَهْرُ بُلْخِ وَالْخَشُوعُ وَهُوَ نَهْرُ الشَّائِشِ وَ مِهْرَانُ وَهُوَ نَهْرُ الْهِنْدِ وَ نَيْلُ مِصْرَ وَ دِجْلَةُ وَ الْفُرَاتُ فَمَا سَقَتْ أَوْ اسْقَتْ فَهُوَ لَنَا وَ مَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لِشِيعَتِنَا وَ لَيْسَ لِعَدُوِّنَا مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا غَضِبَ عَلَيْهِ وَ إِنَّا وَلَيْنَا لَفِي أَوْسَعٍ فِيمَا بَيْنَ ذِهِ إِلَى ذِهِ يَعْنِي بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ آيَةَ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا الْمَغْضُوبِينَ عَلَيْهَا خَالِصَةً لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَلَا غَضَبٍ.